





مؤلف: سید ابوالفتح محمد نور - ایران و هند  
این کتاب در مرکز سید کریم نور  
آفت زدان، مهنت و تجلید گردید  
تاریخ: ۱۴۰۲/۱۰/۰۶ محرم الحرام

اقلیم نام و طایف و شهرت اقلیم مرابیه با لغات حکما و طبیبان و غیره  
 ازین اقلیم و طایف و شهرت و طایف و لغات حکما و طبیبان و غیره  
 و لغات حکما و طبیبان و غیره و طایف و شهرت اقلیم مرابیه با لغات حکما و طبیبان و غیره

اقلیم الکبیر و طایف و شهرت اقلیم الکبیر  
 و طایف و شهرت اقلیم الکبیر و طایف و شهرت اقلیم الکبیر  
 و طایف و شهرت اقلیم الکبیر و طایف و شهرت اقلیم الکبیر

و طایف و شهرت اقلیم الکبیر و طایف و شهرت اقلیم الکبیر  
 و طایف و شهرت اقلیم الکبیر و طایف و شهرت اقلیم الکبیر  
 و طایف و شهرت اقلیم الکبیر و طایف و شهرت اقلیم الکبیر

و طایف و شهرت اقلیم الکبیر و طایف و شهرت اقلیم الکبیر  
 و طایف و شهرت اقلیم الکبیر و طایف و شهرت اقلیم الکبیر  
 و طایف و شهرت اقلیم الکبیر و طایف و شهرت اقلیم الکبیر

و طایف و شهرت اقلیم الکبیر و طایف و شهرت اقلیم الکبیر  
 و طایف و شهرت اقلیم الکبیر و طایف و شهرت اقلیم الکبیر  
 و طایف و شهرت اقلیم الکبیر و طایف و شهرت اقلیم الکبیر



جلد نهم - جلد دهم - جلد یازدهم - جلد شانزدهم

جلد بیست و یکم - جلد بیست و دوم - جلد بیست و سوم

جلد بیست و چهارم - جلد بیست و پنجم - جلد بیست و ششم

جلد بیست و هفتم - جلد بیست و هشتم - جلد بیست و نهم

جلد بیست و دهم - جلد بیست و یازدهم - جلد بیست و بیستم

جلد بیست و یکم  
جلد بیست و دوم  
جلد بیست و سوم  
جلد بیست و چهارم  
جلد بیست و پنجم  
جلد بیست و ششم  
جلد بیست و هفتم  
جلد بیست و هشتم  
جلد بیست و نهم  
جلد بیست و دهم  
جلد بیست و یازدهم  
جلد بیست و بیستم

جلد بیست و یکم - جلد بیست و دوم - جلد بیست و سوم

جلد بیست و چهارم - جلد بیست و پنجم - جلد بیست و ششم

جلد بیست و هفتم - جلد بیست و هشتم - جلد بیست و نهم

جلد بیست و دهم - جلد بیست و یازدهم - جلد بیست و بیستم

جلد بیست و یکم - جلد بیست و دوم - جلد بیست و سوم

م  
ا  
ی  
ن  
ک  
ت  
ا  
ف  
ت  
ت  
ا  
ر  
ی  
خ

امام حسن علیہ السلام

الحمد لله

1

بسم اللہ الرحمن الرحیم

[illegible]





در بین قبیله پاشوک کی از آن در مدینه بسیار و کوچک در حدیث بود که در مدینه  
 منزل بود و در آن پیش خروج نمود جمع او را و جمیع سلطنتش را در آن روز و عادت جمعیست  
 بحکیم بن کسیر برسد و او را از این جهت آن می گفتند که بسیار عاقل بود و او صد و بیست سال عمر  
 کرد و پس از فوت وی ابو نعیم بن امارت افشید و بیست و نه سال بر نژاده صد و هشتاد و سه سال  
 کامرانی نمود و بعد از او فرزندش بن ابراهیم شمس از سلطنت گشته صد و هشتاد و سه سال بر دشت اهل  
 کعبه را بنده چون معاویه بن ابی سفيان بن ابراهیم عقب از او از دشت گشت تا ملک بنی و  
 از بدو مدت سلطنتش را یعنی صد و پنجاه و هشت سال گشته اند و در بطن ایشان  
 یکا و کس بیست و دو از دشت را گرفتار گشته بود و بعد از فوت زو از دشت سلطنت کرد  
 بنی نزار پس از گرفت و بنفشه بیست و سه سال بود که معنود و بنفشه معنی از نزار و بنفشه  
 حله و بعد از او دیر می خواند و بعد از او دیر می خواند و بعد از او دیر می خواند و بعد از او دیر می خواند  
 در تخت پادشاهی سیاهان علیه السلام در مدینه شش بن عمر بن بنی نزار و بعد از او دیر می خواند  
 قیام نمود و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار  
 بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار  
 در ایام دولت خود بنی نزار علم که در سایه بر علی بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار  
 زود و از چون گذشتند و او را بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار  
 بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار  
 سال روزه و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار  
 بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار  
 بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار  
 بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار و بعد از او بنی نزار

[illegible]

گشت راه بر او صغری بنی حکیم موهن دانستند که چون تو کرب دین با و اجداد خود را  
 و کبر و این ادعت تو می سپرم هیچ گفت بجایند تا با نشنایند تا بمحض حقیقت  
 بر پشت کلاه بر شود و اتفاق آن کسیر را قبول فرمایم و در آن زمان دو کس که در جمع  
 می افتاد و تبارست که در خواجه صفا بود و می رفتند و آنست از این برون آمد و حسی را که  
 بر بطل بود و سوخت الهی شریکان با این خوش در غایت جمع بدان غایت  
 و بر ستور معبود آتش عظیم از کلاه بیرون آمد و اقسام را که شربت با بر آن  
 بنیان دین بر ستور را اختیار کردند و بعد از آنست جمع را صغری بنی بنی بر ستور  
 گزشت هیچ بر یک بن استیلا یافت و شبنی در حکومت خود دادند و در آن  
 بسبب بدایت اول در بر بنی استیلا یافت و در آنجا صیبه علیه دار و سلم و وقوع در  
 حشر و شتر ایامی آورد و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 طعنه و عداوت و فریاد و ناله و گشت تمام گشته و اتفاق بر رخسار  
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 قدرت نداشتند و او را مانند جامه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 که گمانست کند و از امور محققه خبر و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 سطح محقق که کجا از این که در این عالم سر و انتضات باطنی است  
 استراق سمع کرده بود و از این انتضات مطلع میگردد و سطح در آنجا در آنجا  
 خانه زندگان و خود را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

مرد بن سعد کمال برادر کس تیج الاسفر بود با دوست داشت و او بنحو خود  
 حضرت علیه السلام و آنچه از غیر آن بود صوفی بی پوست و بعد از چهل سال از آن ستم  
 اندازید بنی السباع میبایست که کشت دست از سر بس بنی سبک انداخته و  
 از عصب و دماغ بنی ابریه بر سرند که کشته باز کرد و بسط و کشت  
 و جبهه از موخان و علفا داشت که بعد از سلطنت سباع بنی ابریه سبع دولت بنی کرد  
 بن تیج که در میان مشرق ابریه و بین دشمنان دوست نامز بغیر و سرکش  
 سوچید با این قبضه لغز و در بار کتاب نس و حور مشغول بود و بنی بر جهم پس  
 ششید تو عا و را او اهل داشت تا آنکه زود او پس او در موسوم بر زنده و عاب  
 بدو بواس و زنده کاروی در ساقی وزن خود بین سانه بود خون مجلس از اقرار  
 کرد و بیانی دارد و در سانه و کشتن را از دلمان اهل آن شهید و کشتن کرد  
 و زنده و بیانی بر سر بر داشت که بعد از سبب است بختی بی میو و زنی و صلی  
 تیج الا و کشتن بخواند و قصه بین دو کس اس س صبات او را از پا در آورد و خود را  
 بر صفت نام نهاد و با حق و عیان بر ط سلطنت ممکن گردید و او بر خیل السحاب  
 آید و دود و السحاب افتد و در ظلم مجید را بر آن ناطق است که است از  
 دو کس و انبیا و او نیز و او را با هم حرم خود و نمود تا خد کشته اند و آنش بسیار  
 پس که از طاعت عیسو کزد و بکشتن بید او کشتن و کشتن و آن ظلم و کشتن و کشتن  
 عیسو بنی بغیر و بی و نامری میباید که است و غیر از این است عیسو می نمود و کشتن و کشته  
 کشته است و کشته است و کشته است و کشته است و کشته است و کشته است



در نمودن پاره فرمود و در آن غریق گرفتار گردید و بعد از نوبت ذی قعد بنی  
 زور چند حکیم محاکمه گشته و نیز از دست بدست با همیشه منوچهر گشته از عجب  
 خونوار حاکم با فی سناقت و بعد از درود و جیدن از باطنی از منت جان بخش  
 نصیحت و آموختن بی پرسند حکمت بنا و باره که در ملک سر داریش چنین منتهی نظام  
 لشکر بر سر دی آورده و در انقباض و بدولت و سه سال در آن ملک سر حاکم  
 و انقباض را فرست و در آن زمان حیات بهر غریب خاکی عجب شکر عیوب حکم دوم  
 به غنیمت مالک ملک رفتار شده به خم شکر بچل سوره در کمال کلام و بعد از در  
 بین جاذبه مسوولان بر وجه با و نه تنه تنه چهار سال و تنه تنه سال سلطنت  
 و پس از آنکه بر او شش و بی بی بر سر فرستاد بهر سه نهان بعد از در آن سال در ملک  
 سیف بن ذریه گشته است و نیز سیف به تابعی می پوزد و او بکشت و نیز در  
 هفته الحاکم مرد مودت و ملک مودت را در قدرت الی همیشه نفع خاکی مودت  
 حکم در آن سپاهیان کس در در آن باشد بیرون آورده و همراه سازند  
 در میان بر در آن بر راند و معارف کانی بانام از و در در وقت بر بخاند  
 سپاهیان بر سر خت نوبی همراه ساخت و سیف و دهرز بان سپاه  
 به جانب من در دولت آورد و سه و فی از کیفیت حاکم آگاه گشته باشد  
 نیز از سران از استیصال نمود و سیف و دهرز با پنج هزار کس از منی میروند و  
 نیز جمع قدم در میان نهاده در مدلول نیز نمیرد و دهرز از کاف و دلف  
 لشکر من روی بهر گشت نهادند و سیف قدم پرسند سلطنت نهان در در  
 راند





کیناستان و از بوی گلستان پادشاه و ... که سنی در گردن نهاده در صف اول  
 و در آن روز به سبک آن ساخته بودند که هر روز از آن برنجی و عسل و در میان  
 قصر خانه بود که سقف آن را یک کشته سنگ رخام پوشیده بودند و بر سرش نمون  
 سه تیر تیر بود که چون بادوران خانه وید از آن نشانیها و آب کشیده میوه  
 و در میان بیدان آن که قصر که آن میدان ارتفاع داشته که در وقت طلوع و غروب  
 سایه آن سبیل می افتد و در چهار گوشه آنجا منور نام برد باغی داشته  
 فرب و در زیر آن که در آن در باد حد ۱۲ تیر میخورد و بعد از چنگاد او را سبیل  
 که در راز آن عطیه باز آرد بر تیره نشود و در سقف آنجا در آن نوع و در افق آن  
 باغ را سفر و این در آن شهر در میان سبیل نهاده شده و این که در آن  
 عطیه را مجاز طریق و در گوشه راه در جلان خود و این خود در میان فن تفسیل  
 و در آن ساعات بین است که تا سه روز و سه شب و شبی آن سبیل  
 بن شیب بن سبیل نفس بوده اما حال بنابر نوب روزگار آن نام خفا  
 باقی مانده صاحب عیال بیدان آورده که در سبیل از عیال باقی است  
 که در شب و در وقت و در یک روز نام نهاده و در یک است که این نیز  
 شهر با نام بوده و نامی نیز نهاده نموده و این است که هر که از آن میاید  
 مخفی گردد و این است که در آن زمان سبیل نهاده است که در آن زمان و اموز  
 آن اما در آن زمان متعلق شدن به است روز را است بخودن همان خدمت است که  
 این روز و از جمله عیال نهاده است طلسم چهارصد و شصت و شصت و شصت  
 و در شهر است و در شصت و در شصت و در شصت و در شصت و در شصت و در شصت

و چون قلم بر اسل دنیا بر طرف غایت واقع شود هر آنکه این هم لایق است و در حق  
 معن و نیز داخل من شود و اند اگر چه کم است اما در معنی و لایق است که سخت  
 شود و در حیا نام بر بار و اصل محمود بن بیکار و در بار کس که بر معنی و در کعبه  
 بگویند که نمی خوانند واقع است و مردم را از این دریا منع می باشد و در این  
 است که بر تبه و امید است از دیگر که بر تبه و در این دریا که چون گشته بدان موضع  
 فتد که بر خدای من نباشد طاعت و در بار آمد و شربت و خوشتر است و مستند  
 فرسخ رفته اند و در میان دریا معن و قلم با نقد فرسخ بین خشک افتاده  
 که از فریب و غریب است و عاب و بی سالی اند عباد است میان معن  
 و معن و در این ناحیه بسیار است و لکن جانور است مانند نصف بدن انسان  
 که کبر است و بی سالی است و در دست او در شسته است و در میان نازی است  
 میکند و مردم در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه  
 و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه  
 ناز و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه  
 نعمت و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه  
 با در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه  
 آورده اند و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه  
 بهر کس که در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه  
 اطراف فوس و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه  
 فرماید که اگر که فلک طبع فرمان باشد همیشه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه  
 باشد و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه و در تبه  
 در تبه

نشود و این خبر در روز دود و در نظم در مان او را شنید و وقایع را که در آن روز  
 انجمنی عقیق در یکشنبه تازید و در آن بایستید و هم از حضرت نفس است که حق تعالی  
 میفرماید که ششم در آن از جمله کد است بر دارد و دعا و در دست او انجمنی عقیق  
 و او را نمید که لغم و در آن نقل است که حق تعالی میفرماید خورده بر نفس خود و عذاب نتم  
 آنکس از عقیق با خود است و با دیگر از حضرت مشهور است که گفت که در صبح در دست  
 راست او انجمنی عقیق باشد بشر از آن که او را بیدار نمین آن خوشی  
 را که بدست خود گیراند و سور اما از آن که بفرماند و بگوید است باله و در آن  
 است بر آل محمد و عاقلیم حدیثی که از او را در آن روز از شش چه در آن  
 و درین است و در حفظ حق سبحانی بود و به نام شام و دیگر فرموده اند که  
 انجمنی با خود نگاه دارد تا از زمان بایستد و به گفتند یا رسول الله متربان  
 که بکنند گفت بفرمودن که بکامل گفتند انجمنی از جیب بزم گفت از عقیق که  
 مخفی نماند که چون باین از احوال من نوشته اند اهل از احوال مرد ششم باین علم  
 سید به سبیل منی لغت بهمان و عقیق در آن بود و در آن  
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم نقل است که در آن قیامت حق تعالی بفرماید  
 فرشته بیا فرید بصورت که در آن با لبان از عقیق بیست و در هیچ از آن  
 و گفتند که در آن در میان این که نام است چون در آن در آن حق را بهمان عقیق  
 میکرد و در آن نقل در آن در آن است در آن نیز از عقیق عقیق محفوظ ماند  
 از ظاهر عام صلی الله علیه و آله وسلم نقل است که در آن من فرمودی است که بعد از  
 که سیدان عقیق در آن در آن در آن است ثقیف نموده بود و در عقیق در آن  
 را چه آن که سید نموده که در این دو عقیق را نقل است که چون خوابیدند سید اسلام

ایست آن قهر دوا زن فرسنگ در دوا زن فرسنگ بوده و در دوا زن آن  
 سه صد رقص ساخته بود زانکه سنگ در عفران بوده و در آن عمارت دوا زن  
 و همین کار برده بودند و کجا بنفیسه مکل بود ساخته بودند و کسوتها را با قوت  
 و در جدی تعبیر فرموده و در آن رجو به یک در آن زن دار از طلا و نقره ساخته  
 بودند و در میان آنها عطر باط صادر بوده و در میان نسج حکم آن باغ سطر است  
 و بعضی سوزن حمار و کجیه بودند و در برقی تر نیز از نظر رسم و طلا و جفت شدن  
 ساخته شدن و در آن عمارت سه صد رقص بوده و عطر باط  
 سال بر نام رسیده اند و خواست که قدم در آن عمارت نهاد که فاه و عجمه از کمال  
 فروخته شده و با سبب چنان چنان و در آن سبب و در آن عمارت از آن زمان  
 نظر مردم از این آورده اند و در آن منقوش معابد و کجا عمارت و در آن عمارت  
 قهر و غنای محض شده خود بدان موضع رسیده و بنام برت میان وی زلفه شده  
 که جوایز و فخری در آن جواهر بر کشته بر روی اند چون پاره راه بیاید و در آن  
 در آن عمارت انوشیروان و در آن جواهر از آن عمارت آورده و در آن عمارت  
 و در آن عمارت وی خود کجای عمارت بود و در آن عمارت اسلام شریف شده بود گفت  
 که از این عمارت و در آن عمارت محمد مصطفی علیه السلام چنان خواهد رسید  
 در آن عمارت و در آن عمارت و در آن عمارت و در آن عمارت و در آن عمارت  
 از حضرت امیرالمومنین علیه السلام نقل است که در این کعبه است که اولی و آخر  
 از آن عمارت و در آن عمارت و در آن عمارت و در آن عمارت و در آن عمارت  
 و در آن عمارت و در آن عمارت و در آن عمارت و در آن عمارت و در آن عمارت

و باو صلوات شد و بک رسیده گفتند با رسول الله صلی الله علیه و آله که چه می گفت باو پس فرمود چون  
 مرخصی و فاروقی می عمر علی السلام بعد از وفات حضرت مصطفی کوفه آمدند فاروقی  
 در میان خطبه گفت با این بخواند چون کسی گفت و رسول خدا گفت نه و فرمود و فرمودند  
 فاروقی بخواند پس از آن تا برسد گفتند بندهم است حبیب خیر و اوست و از آن  
 بگوید بخواند تا رسید به آن گفت نه و پس از آن است و از آن خبر است که هرگز  
 از نام مرد و عیسی و ولید نیست و در ویرانه است و نور بر لب و در صحرای سر بر دما  
 شمس است و خیمه در دل خورند او خورند و معشوق وی بنده از مردمان گنبدند او کیمیه و اگر  
 گنبدند و خورند و بانی می کند و شبانجا و ناخوش و هیچ زانوقت خود و مادر خود سازد  
 گفت اولی به علم فاروقی باقی از حیا به نجاتش دیدند و در نماز است و به یمن بانی  
 و حرکت آدمی بیافتد نماز کند و در وی رونق افتد پس پرسید که صحبت هم گفت  
 سر است به من خدمت نامه من میباید گفت اگر گفت بانی است خود  
 چنان است راست خود و بخواند سجد کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشاندن و آن گوی  
 در حال بوسید گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر سر من است و گفتند است  
 نشان مراد آنکه گفت با عمر بن خطاب که می باشد گفت همه زانرا در آن است و اگر  
 گفت پس مرقع میز من بر من مرقع بوی دادند گفتند بپوش گفت می کنند و از برانی  
 دورند و لکن مرقع و زکوة و در جاک ۴۴ و می گفت الله این مرقع پوشیده  
 است محمد این خشی که میباید حواصیر بخارده است خطابه که چندین تو بخشید حق  
 در کجاست گفت همه باز خواهم باز خطاب آمد که چندین دیگر تو بخشیدم مرقع در کجاست  
 گفت همه خواهم بچنان در نماز جاک بود می گفت و شنیدند و میباید بر اصرار نهاد





پنج سینه باز کرده که قیامت نزدیک است و من اکنون بختن را در راه قیامت  
 چون این قرن از کوفه بازگشته او را جاعی و غنی عظیم بد آمد و چون مر آن شد  
 از آنجا که گشت و کوفه شد و بعد از آن که نورانه بد آمد مر آن بن جان در او غم و غم  
 امیر مومن علی ای باب علیه السلام در بعضی باب گوید که گشت نه شد مله در آن و لایق  
 است غالی آن امیر مملکت بنی است و بنوشن باطن با شکوه و بنوشن ولایت کوفه  
 و غیر مملکت حبشیه و مردم آن دیار ز غلبن با گشتند و حکما بپای آن جماعت ظهور  
 گوشت با این فتنه که آن سر برایشان صلوات میکند جمیع زکیمان از رخ و دل و کشت  
 این کمان بن عام وجود این بدان جماعت را سبب است و این سر را که در کوفه بنوشن خود  
 ظفر باند کشتن را که بنوشن از زبانش خود شد او را که بنوشن و با آنکه طلاق  
 بسیار است و میسر خود از آن سارند و گویند هر که این با خود در کوفه بنوشن  
 و سبب عشت از خون شود و کمان آن دیار با آب نری در کارزار بر آب و خود  
 از کوفه بنوشن و در هر سارند کوفه در آن ولایت و بنی است که اوراق از امر و در آب  
 اندامید و فتنه از این آب بپاشند چنان مست شوند که سبوت آنها را خدیه  
 در آن دیار برکنار بنوشن و قطع بنوشن و طرش با بدست هشت سینه از قطع کنند و موعظان  
 آن دیار رضای باشند و خود است این بنوشن وجود و کشتن بنوشن بسیار بنوشن و در آن  
 و در مملکت سارند و مملکت کوفه بنوشن است مر ملا و سودان که در بنوشن ملا از یک  
 مدبر و بنوشن و مملکت کوفه بنوشن است مر ملا و سودان که در بنوشن ملا از یک  
 و در مملکت سارند و مملکت کوفه بنوشن است مر ملا و سودان که در بنوشن ملا از یک



[illegible]

از آنجه که می فریب از پنج است که در میان جبل بادشاه آن شش هزار من طلعت  
 خیز است از آنجه که اعراف از آب است و فرسنگ گرفته اند و چندین رود از  
 نویم و با قوس و اسب دارد و از حضرت رسالت پناه معلوم نقل است که بهترین نفع  
 که است و خوشترین مساجد مسجد اقصی و شونوزین خیار ضیاء کربلای است  
 موسوم به دیوان که نقل حضرت آدم علیه السلام از پشت بران کوه بود و از کوه حضرت  
 در آن ظاهر است و بی انزاد و باران روشن شش برین در آن همیشه ظاهر شود و نیز کوه  
 سنبه چنان باران بارده از قدم حضرت گشته شود و با صبح ظاهر گردد و  
 عیال بدان آورده و در حواله سر سبز و غنایت از شرب دشت سبزه دم در  
 در آن فرزند و در کتب معتبره آن آمده که در آنجا رسول الله در صحنه دینی از آن  
 بخت شد و ملک آن ملک آن را ضبط کرده و در هر روز و عقی که جاریست از آن  
 آن کرد و سینه است و در نهایت کثرت از آن عباس روایت است که این چنان  
 از اول و شودند و در آنجا از اولاد عا و با هوایان برانند از اولاد موسی  
 از اسیر که بنده حق تعالی ایشان را بدین شهر انداخت و جماعت دهها نفر  
 میبودند و در آنجا مشغول میبودند و اندک از شرف کوه پس بر کوه  
 بعد چینی و شمال و سوادیب و بلاد هند و قندهار و وسط بلاد کمان گشته و از آن  
 که در دو بعد از آن عرفا کسی را قطع کرده و در وسط بلاد نقره و افریقا و شمال برستان  
 و جنوب قبر ولان و وسط بلاد طاه که گزاشته بود اوقاف نوکس نمی کرد و نیست  
 سطح این انجم پانصد دینار و در هر دو دینار و دینار و دینار و دینار و دینار و دینار  
 شهر دارد و از آنجه که در شهر که اهل و با رعایت است که در آنجا و در آنجا و در آنجا



[illegible]







در توجع انجامد و چنین احوال او بن نیست روزگار مستحضر نهند نه بعد از تسبیح  
در شب این دولت عقیب ابوالجوب کردید در درج ابد رند کور است که از راه  
شامل از آن حجت است نه از درگاه و سه سال بود که بن سعد بن ابی  
از سادات مجلس عرب بودند و سادات مجلس چهار نفر بودند و یازده بن سعد بن ابی  
زبیر و احف بن حنیس و منیر بن فاضل و صلح عرب که یکی از در سواد و یکی از  
نات و نه گفت جمع و سخاوت و عقل و صاحب انصاف و نه در نظر عرب  
عظیم کتاب حضرت شاه و لایق آب بودن و هوای خود و محبت و محبت طلوع  
عبد و عظیم السلام و الحمد در قصه دل میباشند و  
اما چه بر کار میباشند و در سال  
سلطه در در عرب است با جمعی از نظام در حقه از اخبار الصد و بعد از

سبب پیامد نیست مرد بودن و ولایت صدی عربی و صدی  
بجز وارد و سخاوتش در غایت حسن و لایق جانشین و حدت  
سید چهار و بنار جمع و شمس میشود و دیگر که است عاقل و دراز  
بوند و از غایت پیغمبری از اعداء و فرود شده و در با فقامت بنام اینست  
و از مرد و سخن این حدت بفرمانده نوشته میشود  
و شغل و نیز بجای و وفی و وفور در است دعوت نبوت کرده ابو حنیس مردم خود  
و در برابر ابان بنیات لغی و خرافات زبیر دادن و بنای خوشتر خواهند شد  
ت از غایت است و ان در است در عا فانی از است حمرا الفان  
نه لغی فانی از است قبل فانی در است تروانی لغی فانی

و تقدیر فاضل علی اهل بیور و کاتب بیکم علی اهل بیدر و الباقی تنج سور قبل نمودن اهل  
 الفیل و نادانان الفیل در ذنب و قبل و در طوم حول و از خاک من و با فاضل  
 که در شجاعت انجامید و در قرب صد نفر اس بر وجه کشنده و در فل احوال شایسته  
 که در آن کیخسرو فاضل نظر اندوخت و بنده حسب نیازت و در آن صورت بوده اند که  
 قوم بی زبانت به شایسته اهل تن جسد به درخت و کلمه سپید است و در این  
 خاک ساختن آنجا صلاح چنان دین شر که منم سپید و افسیل داده بعد از آن بکارت  
 متعلمان ملت حضرت زات اسم اقدم نماید و سپید از معنی است  
 و در وقت زات جمعی بر شایسته فرستاد و معاد و صاحب انجامید و پس از آن  
 متوجه گرفت و در کس از خواص نزد سپید رفت و بعد از آن زات به این جهت  
 که در شایسته روزی که منم خلعت گذارند و نگاه سبحان جل جلاله گرفت  
 انجم خلیفه بر دست اهل ردی جمعی از وی سوال کردند که در وقت شایسته و خلعت  
 انعامی افتاد جواب داد که و در آن خود بر سر باقم و در جواب جمعی که در آن روز  
 نظر منم که منم شایسته را باقم بر سپید و در آن روز که در وقت جمعی گفتند این  
 تمام باشد که در آن روز عقیقه بی مهر خود مرگید و کمال باقم تمام که منم به باشد  
 چون سپید از عقیقه او غیر یافت و در آن روز که در وقت جمعی نام داشت عقیقه آن  
 گفت در میان قوم خویش ترا که سپید و عمل شما غارت منم و در آن وقت هر کس حاج از  
 میان شما در وقت و بعد از وقوع قضیه مذکور روزی که قابل از مخالفت او بر شایسته  
 روی منم از حد اندوخت و سپید و کار خود مستقل کردید و بدان که منم در کار  
 تا خاندن او بعد از آن که عقیقه اول به منم خبر داد و منم در دفع او که در آن وقت  
 ۱۲۰۰



[illegible]

مجلی از ان ولایت بجان کوفه باقی را در تحت ابراهیم که متعلق بدان لغیم دارد و نیز میسازد  
 عکلی است که در حقیقت ولایتش از همه مضبوطتر است نسبت به غلبه ابراهیم که پیش  
 و نیمه ضابطه بر طلال از ساحت غیر خاطر گرفته بر آنکه ولایت آب و هوا را در  
 یک طاق از ارم بایش نه غلبه برین و در کس سسید و شصت فتنه است که هر کدام بر غلبه  
 بقیه خود ساقیه جز را بر او خاسته برین مدوی را قابل ابرو باشند از ان ولایت  
 هر آنکه مجلی از احوال سلاطین آن مملکت مذکور میسازد  
 بر ولایت دکن ششوی سلطان علاء الدین غنی مودن و در آنکه در عبارت از دولت آباد  
 به مصافات دیگر کینات از ان سحان محمد تعلق سلاطین در سب و داشته و در آن زمان  
 دولت احمد حسن کاکویه که از جمله اهل ایمان سلطان بود بران دیار را سینه چینه خود را سلطان  
 علاء الدین غنی طلب خف و از زمان استیلا کوی که در سال هجری چهل و هشت بوده از ان  
 بخیز که زنجیر است و در آنم هزار و سیال که نشسته است و کین کاکومت و در آن مملکت  
 مناس از برین اند و از جماعت بعضی در شهر کبر که در غنی در سینه بدوز و جمعی از آنکه غرض  
 از مملکت و قومی در برابر میوانم که حکومت بر داشته اند طبقه اول ملوک مبرک است  
 و اول آن بن علاء الدین حسن است چنانچه صاحب عیون التواریخ است و بر این بن  
 استغنیای پسرانند بر این بن سلسله است یعنی استغنیای پسرانند از سلطان علاء الدین  
 علاء الدین سبزه بر اقبال آوردن است است و در سال در طبر که در بکر و در سبزه  
 از او در آن بن و از مبدلان را مطیع و متفاد خود را مبدل رخت معلوم بقا کشیده  
 و در آن مملکت سلطان محمد است و بر این مملکت است و ولایت بیار داخل  
 و در آن مملکت سلطان محمد است و در آن مملکت است و در آن مملکت است

[illegible]





چه سوزند شاه ز بر زینت مات طبعات نام اعماله من حسانی تن علی و امیر  
 و دیار تنقید و سیه و شسته رضی بر ذات سلطان طاری کردیم از عزم درشت و نوبت  
 سادق از جمع معاصی و دوزخ نوبت کرد و وزیر بزرگ خود سلطان عدل و اعدل چهار  
 و وزیر بر مسافت و محبت راه و شب بسم حب جادو کجای درین بود و شب  
 سلطنت از کمال و نهاده دست و چهار روز بود سلطان عدل و الدین احمد شاه و قریب  
 بر شد بود از شاه شاه محلی است بیست و پنج است بر نهاده خود حدیث و نشانی است  
 معروف از این دو و یک است و دو و یک است به چون نشان از که است و این دو  
 سلطنت و سیت و خرم و دو و یک است از و درشت و نوبت است و نهاده  
 است و دو و یک است به چون باد است و این چهار روز و این روز و این روز  
 و علف و این روز و این روز و این روز و این روز و این روز و این روز  
 نیز است دست که بیال و وزیران مردم در زنگ و عود و کس از به راه و نهاده  
 هم که کوی بی بودند بعد از این است و این روز و این روز و این روز  
 منور بود و نه که هر که به علم بر فتنه فرزندان را و صفت نموده خدمت و نهاده می بهادر  
 و چون حاجی کل نام از نیز و عن شیه نقی بر یک بند بر آینه خود کجایان تلقین کرد  
 در وقتی که به نرسد است شول بود که نیز حشیه یک نفر کار کشی را با خود و یک است  
 و نظری باشد و در وقت او گفت که این روز و این روز و این روز و این روز  
 نهاده و یک است به چون خدایان بر ذوق شده و این روز و این روز و این روز  
 از یک بر و این روز و این روز و این روز و این روز و این روز و این روز  
 اما



[illegible]

[illegible]



[illegible]































[illegible]



[illegible]



[illegible]













[illegible]









[illegible]

























[illegible]







[illegible]

خبر

100









[illegible]



[illegible]



[illegible]

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



















[illegible]









[illegible]





[illegible]

در این ملک و دو گشته یافت چه گزینست تا خود را در پی سبیل انداخته و بفرستاد اولی نقل است بر  
 و میرزا سید بر گشته با محمد خان که در پایتخت کرای کایه متعلق است به محمد خان گشته است و در کایه  
 حضور گشته با محمد خان رفت و در این کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه  
 فتح آمد و حضرت فتح که در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه  
 با خود یک سخن در خبر و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه  
 حضرت فتح که در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه  
 بهادری داشت و فضل سید و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه  
 ش گشته است و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه  
 جعل بعضی که در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه  
 حضرت فتح که در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه  
 سلطنت و توانی که در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه  
 کوکشتی در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه  
 قطع بر برت و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه  
 فتوحات و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه  
 استی و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه  
 جهته و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه  
 حرکت و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه  
 که در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه  
 و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه  
 سقلم و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه و در آن کایه

















[illegible]

















































































[illegible]





[illegible]

فرضی

[illegible]

لن ننكره

[illegible]

[illegible]

پیرایه پنداشت افواج است طلب حقیقت حقایق  
شبهه ایست که میانی می باشد از آنکه نام الدانت ماه رمضان است  
عصبه ای که در پیش فضا خذ و ذوقش کن و وزن دهد از غیر نقدی که می باشد  
وقتی که در این شهر و در آن اهل علم که خدا افواج رفته و از انفس مال او  
خارج او انفع بعضی او ابد از هر چه از او رفته و در دهنش حبل الصدوق  
از او است و الا فکس حکم است خدای عز و جل و در آن ایست خدای عز و جل  
بر روی الدانت است در آن محراب و در افواج است و در آن زینت و در آن  
خود افواج بعد از آنست خطه غلطی است که در آنست که در آنست که در آنست  
الدانت است که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

الطهارت است که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

در پیش بخت و رخ به نیست در دم غم همیشه از آن درخت

بخت است از رخ بخت شهر با نام و نشان بهی و بهی

با لختی خاکه و سبزه مغد و بیک در بره و در حال صبا

باز نماید ای سر کوه به و صد به نیک و بد و پیش بر در ملت به صفت

در رخ از لب کار و رخ از لب روز و شب و شب و شب

[illegible]























[illegible]







[illegible]

حجم و بعض ذرات نجاست که آنها چون خوانند و آن سید را سید الکبریاء

۱۱. از جهت قطع بهر دو عالم نیجه که در آن واقع معنوی و لغوی است

دو چھانکے دو چھانکے از کتاب جامع نوافل و حلی و احکام و غیرہ

آیت انبیاء از این شعر بسیار معروف از علی بن معلوف نقل شده است و در آن واسطه و آیه دیگر که

دل لگانہا کی کس بنی تعبیر بتاؤ؟ دوسری بات کہ جو حکم پر لڑنا ہے وہ

تحریر کے طور پر یہ دور اختتام : فضیلت العفا اے کہ در کہاں باقیہ فتوح

نہ صرف دانش کا دھڑکا ہوا دھڑکا ہوا شہنشاہی جھنڈا ہوتا ہے

بہارِ رسالت کی روشنی میں حضرت محمدؐ کی زندگی اور ان کی تعلیمات کا مطالعہ کرنا۔

[illegible][illegible]

مجلس شورای ملی

[illegible]

وہی ہے جس نے ان کو اپنا گھر بنا لیا تھا۔

حق الدار ستمباراں کی بارگاہ میں جاب ستمی محنت خود پر پڑوید

کتابخانه عمومی آستان قدس

لاں ہندوستان کے ہر حصہ میں پھیلے ہوئے ہیں۔ ان کے نام یہ ہیں:

مجلس شورای اسلامی - تهران - ۱۳۵۷

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم من أجل أن يبين لنا ما كنا في جهل به

۱۱۱







[illegible]











[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

کوتلہ

[illegible]











[illegible]





[illegible]

















[illegible]





۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 اجمعين  
 وبعد  
 فان من جملة ما اصابنا من  
 المصائب ما لا يحصى  
 ولا يعد  
 ولا يدرى له  
 عاقبة  
 ولا يعلم له  
 راد  
 ولا يدرى له  
 عاقبة  
 ولا يعلم له  
 راد

[Redacted text block]

Pages

107

12 4 20  
 11.9.79

مرکز میکرو فیلم نور - ایران و مس.  
این کتاب در مرکز میکرو فیلم  
آفت زردانی، مهت و تبلیه  
تاریخ ۱۵/۲/۱۴۰۵ هجری خواجه



